

به نام هستی نگار

قهرمانِ تنگستان

برداشتی از زندگی باقرخان تنگستانی

ز راه خرد بنگری اندکی *** که مردم به معنی چه باشد یکی
شنیدم ز دانا دگرگونه زین *** چه دانیم راز جهان آفرین
نگه کن سرانجام خود را ببین *** چو کاری بیابی از این به گزین

به به صفای هرچی آدم مشتی و لوطی صفته پای نقل امروز ما خوش اومدین و
خوش نشستین، اول کلام حُسنی داره با سلام، سلامتی لطف خدای بامرام برای
بنده‌های خاص و عام. یه صلوات بفرست تا حواست به این میدون و این پهلوون
جمع بشه، صلوات دوم برای سلامتی خودت و خانواده‌ته حالا سومی رو بلند

بفرست به هرچی نیت خیر که به دل داری

بعد سلام و آرزوی سلامتی برای خودتون و خانواده‌هاتون، بی فوت وقت می‌خوایم
بریم سر خط نقل امروز و این روزگار، حکایت امروز ما راجع به مردیه که شما
حکمن اسمش رو شنیدین یا با رشادت‌هاش آشنایین. مردی که رد پای رشادت و
شجاعتش تو وجب به وجب خاک جنوب به یادگار مونده و تاریخ این مُلک تا ابد از
او به نیکی یاد خواهد کرد. امروز می‌خوایم کتاب زندگی‌نامه‌ی مردی رو ورق بزنیم
که برگ به برگ و سطر به سطر زندگیش آکنده از عشق به وطن و جان‌فشانی
برای دفاع از عزت و آزادی ایرانه. می‌خوایم راجع به باقرخان تنگستانی حرف بزنیم.

اشاره به تصویر باقرخان

این مرد رشید حول و حوالی سال‌های ۱۲۰۳ تا ۱۲۰۷ هجری قمری در روستای لیلک از توابع تنگستان به دنیا آمده. اجداد و نیاکان باقرخان همه مرد رزم بودن و لباس شهادت به تن داشتن و همیشه کمک‌حال دولت مرکزی بودن تا راهزنان و آدم‌های ناباب و سرکش اون روزگار نتونن مخل آسایش و امنیت مردم باشن. همین آمد و شد به دربار و نشست و برخاست با امرا و شاهان خاندان باقرخان رو تبدیل به یکی از طایفه‌های پر قدرت جنوب کرده بود.

اشاره به تصویری از حسن مشکور با قافله‌ی شتر در حال کوچ با خانواده

جد بزرگ و به اصطلاح اصلی باقرخان به اسم حسن مشکور، سال‌ها پیش از میلاد باقرخان از یه جایی به اسم نجد در عربستان فعلی کوچ کرده بود و تنگستان رو برای زندگی انتخاب کرده بود و چون تاجر بود و ثروتمند، تونسته بود برای خودش توی تنگستان برو و بیایی درست کنه و یه قلعه‌ی بزرگ با برج و باروهای مستحکم که یه خندق عمیق دور تا دور این برج کشیده بود رو توی لیلک درست کرده بود تا همین قلعه بشه مقر فرماندهی و زندگی خاندان باقرخان تنگستانی، همچی که بعد یه مدت اصلن لیلک شد مرکز تنگستان.



اشاره به تصویر پدر باقرخان در کنار کریم خان زند

می‌دونین که از قدیم‌الایام مردمان جنوب با ساکنان فارس و شیراز همیشه معاشرت و حشر و نشر داشتن و بنیان‌گذار سلسله‌ی زندیه، یعنی کریم‌خان زند هم که اصلتن شیرازی بود از قدرت و نفوذ خاندان تنگستانی تو منطقه‌ی جنوب خبر داشت و روابط خوبی با آن‌ها داشت این‌قدر به هم نزدیک بودن که پدر باقرخان، یعنی رئیس احمدشاه تنگستانی، خیلی به کریم‌خان کمک می‌کنه تا او به پادشاهی و حکومت بر ایران برسه و همین مسأله باعث می‌شه تا خاندان تنگستانی روز به روز دایره‌ی قدرت و نفوذشون بیشتر و بیشتر بشه طوری که این طایفه حتی بعد از فروپاشی زندیه و به قدرت‌رسیدن قاجار، با وجود کینه و نفرتی که آغامحمدخان قاجار از زندیه داشته، بازهم این طایفه مورد احترام و توجه پادشاهان قاجار بودن و هربار که مملکت با یه دشمن داخلی یا خارجی تهدید می‌شد تو مأموریت‌های سخت و پیچیده‌ی نظامی اولین گروهی که شاهان زندیه و قاجار برای دفع شرارت دشمن به اون‌ها مراجعه می‌کردن، همین تیره‌ی تنگستانی بودن.



اشاره به تصویر باقرخان در لباس حکمرانی نشسته بر تخت حکومتی

از اون جایی که در اون ایام نوشتن زندگی نامه‌ی افراد مرسوم و معمول نبوده اطلاعات زیادی از کودکی و نوجوانی باقرخان در دست نیست اما این رو می‌دونیم که وقتی در سال ۱۲۴۶ قمری رئیس احمدشاه سر به سینه‌ی خاک داد، به واسطه‌ی جربزه و جنم باقرخان، رضاقلی میرزا، نایب‌الایاله‌ی وقت اون رو به جانشینی پدر، به حکمرانی و ولایت بر تنگستان منصوب می‌کنه.

اشاره به تصویر باقرخان در مقابل ارتش کوچکش

باقرخان هم بلافاصله سر و سامانی به آرایش نیروهای تحت امر خودش می‌ده و یه ارتش کوچیک با صدها تفنگچی قبراق، پر قدرت و آموزش دیده درست می‌کنه و این ارتش آماده چنان لیاقتی از خودش نشون می‌ده که محمدشاه قاجار برای تشکر از خدمات این ارتش و رضایت از کارآمدی باقرخان در تنگستان، طی فرمانی جُبه‌ی ترمه و خلعت شاهی رو به باقرخان پیشکش و هدیه می‌کنه.



اشاره به تصویر جنگ با افغان‌ها

تقویم قمری سال ۱۲۵۴ رو نشون می‌ده. ایران در افغانستان در حال سرکوب شورش افغان‌هایی هست که داعیه‌ی جدایی از حکومت مرکزی رو دارن. حالا افغان‌هارو کی تحریک و تشویق به شورش کرده؟ معلومه: روباه پیر انگلیس مکار. برای این که فشار به حکومت قاجار بیشتر بشه و اون‌ها در مقابل افغان‌ها تسلیم بشن انگلیس به قوای دریایی خودش در بمبئی هندوستان دستور می‌ده به سمت جنوب ایران حرکت کنن تا با اشغال بوشهر و جزیره‌ی خارک، حکومت قاجار بی‌خیال افغانستان بشه و یه تیکه از وطن از خاک اصلی کنده بشه.

اشاره به تصویر حرکت کشتی سمیرامیس با توپ‌های روی عرشه

ناو جنگی سمیرامیس با ۵۰۰ سرباز از پادگان بمبئی و دو عراده توپ شش پوندی، به همراه یک کشتی باری دیگه به فرماندهی دریادار جی بی بروکس بمبئی رو به مقصد خلیج فارس ترک می‌کنه. از اون طرف فرماندار بمبئی، گرانت، برای ترسوندن حاکم بوشهر و جلوگیری از هرگونه مقاومت از طرف مردم بوشهر، به نماینده سیاسی دولت انگلیس مستقر در بوشهر دستور داد که سربازان کشتی سمیرامیس در جزیره خارک پیاده بشن و این موضوع به اطلاع مقامات بوشهر رسانده بشه و اگه ایرانی‌ها با پیاده‌شدن نظامیان انگلیسی در جزیره خارک، مخالفت کردن یا مقاومت نشون دادن، کلنل هنل، نماینده‌ی بریتانیا هر طور که صلاح دونست، اقدام کنه.



اشاره به تصویر پیاده‌شدن سربازان هندی در خارک

اشغال خارک هفت ماه طول کشید و توی این مدت دولت انگلیس محمداشاه قاجار رو توی منگنه گذاشته بود تا بی خیال محاصره‌ی هرات در افغانستان بشه. حالا وقتش رسیده بود تا باقرخان تنگستانی خودی نشون بده و به انگلیسیا بفهمونه که یه من ماست چقدر کره می‌ده.

باقرخان برای بسیج عمومی مردم سراغ شیخ حسن آل عصفور، مجتهد و مرجع دینی معروف بوشهری می‌ره و با مهارت لشکر خودش و البته حمایت و همراهی مردم، انگلیسی‌ها رو از بوشهر اخراج کردند؛ ماجرای مقابله‌ی باقرخان با قوای انگلیس به تاسوعای تاریخی بوشهر معروف شد.

اشاره به تصویر میتلند در پوشش نظامی

این آدم اسمش دریادار میتلند هست؛ قهرمان جنگ با ناپلئون که دولت انگلیس خیلی روش حساب می‌کرد اما تو اولین قدم باقرخان تنگستانی به میتلند و نیروهایش اجازه نداد که وارد اسکله‌ی اختصاصی کنسولگری انگلیس در ضلع غربی محله کوتی بوشهر بشه و قبل از ورود اون‌ها به اسکله باهاشون درگیر شد و توی این درگیری دو تا سرباز ایرانی کشته و یه تعدادی هم مجروح شدند.



اشاره به تصویر سنگربندی باقرخان در ساحل

نیروی دریایی انگلیس که فکر این شکست رو نمی کرد بلافاصله مرکز نمایندگی خودش را به جزیره‌ی خارک که قبلن اشغال کرده بودن انتقال داد. باقرخان هم آرایش جدیدی به نیروهایش داد و توی ساحل سنگربندی و اسکله‌ی خصوصی پادشاهی بریتانیا رو تصرف کردن.

انگلیسیا شلوغ کاری کردن که تنگستانی‌ها وحشی‌گری کردن و اموال بریتانیا مورد تعرض قرار گرفته اما باقرخان بلافاصله این توطئه رو خنثی کرد و شخصاً به هنل، نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس، اطمینان داد که در مدت تعطیلی کنسولگری، اماکن متعلق به انگلیسی‌ها تحت حمایت و حفاظت سربازان تنگستانی خواهد بود.

اشاره به تصویر باقرخان در لباس سرهنگی

باقرخان توی این مدت در مقابل انگلیسی‌ها چنان شهامت و درایتی به خرج داد که دولت ایران به پاس خدمات باقرخان در دفاع از مرزهای جنوبی ایران، باقرخان رو مستحق دریافت درجه سرهنگی دونست.



حالا تقریباً ۱۷، ۱۸ سال از اون ماجرا گذشته اما روباه پیر استعمار انگلیس خبیث همچنان دست بردار نیست و مدام در حال فتنه برای ناآرامی در ایران هست. سال ۱۲۷۳ قمری مجدداً بین ایران و افغانستان درگیری شروع شده و موضوع اختلاف هم هرات هست و شاه قاجار هرات رو تصرف کرده، انگلیس که باز منافعش رو در خطر می‌بینه سراغ همون حربه‌ی قدیمی می‌ره.

اشاره به تصویر پیاده کردن نیرو در

جنوب ایران

با استفاده از نیروی دریایی و زمینی جنوب ایران از بوشهر تا خوزستان رو اشغال می‌کنه و دولت رو تحت فشار می‌ذاره تا هرات رو تخلیه کنه. پادشاهان قاجار هم که در بزدلی شهره‌ی خاص و عام بودن تن به معاهده‌ی ننگین پاریس می‌دن تا بخشی از افغانستان برای همیشه از ایران جدا بشه.

اشاره به تصویر مناطق جدا شده از

ایران طبق معاهده‌ی پاریس

اما تا قبل از این معاهده‌ی شوم، باقرخان تنگستانی هرآنچه در توان داشت گذاشت تا اشغال‌گرای انگلیسی رو از خاک پاک ایران دور کنه.



همون طور که گفتیم انگلیسی‌ها اول توی سواحل حلیله‌ی بندر بوشهر نیروهای خودشون رو پیاده کردن و به سمت قلعه‌ی ریشهر تو جنوب بوشهر پیشروی کردن. همین که خبر به باقرخان رسید بلافاصله ۴۰۰ عراده‌ی توپ جنگی رو با نیروهای تحت امرش فرستاد تا جلوی پیشروی اون‌هارو بگیره از اون طرف به پسرش احمدخان که کدخدای اهرم بود هم پیغام فرستاد که بی فوت وقت خودش رو به پدر برسونه

اشاره به تصویر باقرخان در کنار فرزند و تفنگچی‌ها

باقرخان در کنار دو فرزند رشیدش احمدخان و حسن خان مقاومت جانانه‌ای در قلعه‌ی ریشهر بوشهر از خودشون نشون دادن و انگلیسی‌ها هرچه تلاش کردن نتونستن قلعه رو تصرف کنن تا دست به حرکت جدیدی زدن و رفتن سراغ توپای دورزن خودشون.

اشاره به تصاویری از بمباران قلعه با توپ

انگلیسی‌ها با بمباران قلعه و نیروهای زیاد خوشون بالاخره قلعه رو تصرف کردن تا در این جنگ نابرابر، باقرخان تنگستانی یکی از فرزندان برومند خودش به اسم احمدخان رو از دست داد و این جوون رعنا‌ی خوش‌قد و بالا کشته‌ی راه آزادی وطن شد و پسر دیگه‌ی باقرخان حسن خان هم به شدت زخمی شد. اما مرگ و مجروحیت فرزندان هم باعث نشد تا باقرخان دست از آرمان خودش برای محافظت از وطنی که عاشقش بود بکشه و تا آخرین نفس پاسدار عزت و آزادی این خاک موند.



زمانه سرای پر از جنگ بود *** به جویندگان در جهان تنگ بود
تو پیروزی، از پیش دستی کنی *** سرت پست گردد، چو بستی کنی
مرا سیر شد دل ز جنگ و بدی *** همی جست خواهم ره ایزدی
کنون دانش و داد باز آوریم *** به جای غم و رنج ناز آوریم
برآساید از ما زمانی جهان *** نباید که مرگ آید از ناگهان...

این هم حکایت امروز ما و نقل قهرمانی که تا همیشه روایت دلیری و پایمردی‌ش
بر تارک تابناک تاریخ این دیار جاودانه هست. مردی که همه چیز حتی فرزندان
خودش رو هم قربانی سربلندی خاک کرد.
الهی که این خاک هیچ وقت دوباره اسیر جنگ نباشه و همین طور که امروز هیچ
قدرتی جرأت چپ‌نگاه کردن به سرزمین پر فر و شکوه ایران رو نداره تا ابد این
عزت و آقایی تو دنیا برای مُلک ما جاودان باشه.
تا روایت بعدی و حکایتی تازه لبتون خندون چراغ عمرتون پرنور و نورانی. در
پناه خدا سبز باشید.

